

## باز خوانی قاعده بسیط الحقیقه در اندیشه ملاصدرا

عبدالحسن افتخاری سعادی<sup>۱</sup>

### چکیده

از میان مجموعه مسائل و معارف گرد آمده در فلسفه اسلامی، قاعده بسیط الحقیقه، قاعده‌ای معروف در جمع متأخرین حکماست. معرفی این قاعده به تألیفات عدیده‌ی حکیم ملاصدرا در تبیین و توصیف آن بر می‌گردد. اما جای بررسی این نکته باقی است که آیا در میان متقدین حکما، چنین قاعده‌ای شناخته شده و یا حداقل مفاد آن مورد اعتنا و استفاده بوده است یا خیر.

در این مقاله تاریخچه قاعده و مفاد آن، طریقه اثبات و نتایج و لوازم آن مورد بررسی و باز خوانی قرار می‌گیرد تا قاعده‌ای زیر بنایی برای فهم بسیاری از معارف ربوبی و علوم توحیدی در صحنه فکر و محضر اندیشمندان فرصت نمایشی دوباره بیابد.

### کلیدواژه‌ها

بساطت، وجود، بسیط الحقیقه، تشکیک

### تاریخچه اجمالی:

بنابر مشهور، مبدع و مبتکر این قاعده، فیلسوف بزرگ صدرالمتالهین بوده و ادعای خود ایشان نیز با این شهرت هماهنگ است. ملاصدرا هیچ کس را قبل از خود، متفطن به این قاعده نمی‌داند (اسفار، ج ۶، ص ۵۷)، حتی تصریح می‌کند این قاعده مطلبی شریف است که بر

---

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران و عضو هیات علمی واحد تهران مرکزی.

گستره زمین کسی را آشنا با این قاعده نیافته است (همان، ج ۳، ص ۴۹)، این علم و معرفت نیز با عنایتی ملکوتی از جانب خداوند متعال و با تأیید حضرت حق به ایشان ارائه شده است (همان، ج ۱، ص ۱۳۰)، زیرا محتوا و مفاد این قاعده از چنان غموضی برخوردار است که بدون دستگیری و عنایت الهی توفیق حل این مسأله نصیب کسی نخواهد شد مگر آنکه خداوند او را به علم و حکمت رسانده باشد و سپس حل این قاعده صعب را به او اعطاء نموده باشد (همان، ج ۶، ص ۱۱۰). ملاصدرا در ضمن دعا وی خود چنین می‌آورد: «اگر جمهور علماء و اندیشمندان در طول تاریخ از کشف این سر عظیم غافل بوده‌اند؛ دلیلی جز این نداشته که اعتناء خاص الهی را می‌طلبیده و همین اعتناء خاص از جانب حضرت حق بوده که به او توان چنین کشفی را داده است» (ملاصدرا، الرسائل، ص ۱۸).

با توجه به این تعابیر، به نحو کلی ضرب سکه این قاعده به نام صدر المتالهین ثبت می‌شود، و جایی برای ادعای دیگران در مورد این قاعده باقی نمی‌ماند.

اما حکیم سبزواری که خود شاگرد این مکتب است در حاشیه اسفار ضمن اینکه تحقیق و تفصیل این مسأله را حق مصنف می‌داند، با اشاره‌ای ظریف، ارسطو طالیس را در این زمینه سابق بر ملاصدرا می‌شمارد (همان). تقدیم ارسطو در فهم این قاعده امری است که خود ملاصدرا نیز شخصاً به آن اعتراف دارد (همان، ج ۷، ص ۳۳ و ۲۷۲) ایشان بعد از تبیین قاعده از متن اثولوجیا، عباراتی را هماهنگی با آنچه بیان نموده است ذکر می‌کند، تا انصاف را رعایت کرده باشد. رعایت این انصاف بزرگ به ما نیز اجازه می‌دهد اشاره کنیم اولاً اثولوجیا کتاب افلوطین است و ثانیاً غیر از افلوطین، حکمای دیگری و حتی عرفا نیز مفاد این قاعده را مورد بحث قرار داده‌اند هر چند آن را قاعده‌ای فلسفی، نام گذاری نکرده‌اند و حق این است که تعیین حدود و سد ثغور این قاعده توسط ملاصدرا صورت گرفته و ملاصدرا در واقع مدون این قاعده است.

افلوطین در اثولوجیا از واحد محض سخن می‌گوید که علت اشیاء است (اثولوجیا، عاشر، ۵۰): «هو بدء الاشياء و ليس هو الاشياء بل الاشياء كلها فيه و ليس هو في الاشياء».

تعبیر افلوطین به گونه‌ای است که انصاف اجازه نمی‌دهد چیزی غیر از مفاد قاعده‌ی بسیط الحقیقه را افاده نمی‌کند، زیرا قاعده مذکور نیز بسیط الحقیقه را «کل الاشیاء و لیس بشی منها» معرفی می‌کند.

بعد از افلوطین در میان فلاسفه مسلمان، فارابی در رساله خود به نام «رساله فی العلم الالهی» واحد محض حق را وجود اول و فاعل اول می‌داند که بسیط محض است و این واحد بسیط تمامی اشیاء است و اشاره می‌کند اصحاب فیثاغورس نیز چنین اعتقادی در مورد وجود اول داشته‌اند. (فارابی، رساله فی العلم الالهی، ص ۱۶۹ و ۱۶۸) سید محقق میرداماد استاد ملاصدرا برای معرفی حق تعالی نیز در «التقدسیات» تعبیری دارد که ملاصدرا عین آن تعبیر را برای تعریف بسیط الحقیقه مورد استفاده قرار می‌دهد (التقدسیات، ج ۳، ۷۷) تعبیر میرداماد چنین است «و هو کل الوجود کما ان کله الوجود» و تعبیر ملاصدرا نیز مطابق همین عبارت است.

در نوشته‌های عرفا نیز در مباحث مربوط به فیض مقدس، وجود منبسط، مقام شهود المفصل فی المجمع و شهود المجمع فی المفصل، ظاهر و مظهر، مظاهر و مجالی و امثال آن ریشه‌های عمیق این قاعده قابل دریافت است و قاعدتاً ملاصدرا نه تنها از آن مطلع بوده بلکه تأثیر پذیری او از اندیشه عرفا قابل انکار نیست.

در نهایت می‌توان پذیرفت تحقیق و تفصیل منتظم این قاعده و برهان ساختن آن، امری است که توسط حکیم ملاصدرا صورت گرفته و طرح آن مفاهیم به شکل قاعده قبل از ملاصدرا وجود نداشته است.

### معنای بساطت

ملاصدرا در الهیات به معنی اعم، با تعریفی کوتاه، حقیقت بسیط را، امری متشخص بذاته و بدون جنس و فصل (اسفار، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۸؛ شرح رساله المشاعر ص ۳۰؛ الشواهد الربوبیه، ص ۷) معرفی می‌کند و در الهیات به معنای اخص با عباراتی مفصل‌تر واژه بساطت را در مقابل

تألیف قرار می‌دهد و نفی هر نوع ائتلاف از اجزاء عینی و ذهنی، اجزاء حدی و مقداری را شرط بساطت قلمداد می‌کند (اسفار، ج ۶، ص ۱۰) حکیم سبزواری نیز با نفی چهار نوع ترکیب از اجزاء حدی، ذهنی، خارجی، مقداری به کشف معنای بساطت می‌رسد (سبزواری، شرح المنظومه، ۱۵۰)، بنابراین ساده‌ترین و جامع‌ترین تعریف برای بساطت «مالا جزء له» خواهد بود و می‌توان نتیجه گرفت که ماهیات چه از مقوله جواهر و چه اعراض نمی‌توانند حقیقتاً و علی‌الاطلاق بسیط باشند؛ زیرا تمامی ماهیات حداقل زوجی ترکیبی از جنس و فصل هستند که از ماده و صورت عقلی اعتبار می‌شوند و بساطت حقیقی منحصر در حقیقت وجود و صرف الوجود است.

قابل توجه است که استعمال واژه بسیط با معانی خاص و در مجالات دیگر در مباحث فلسفی، نباید باعث خلط مبحث شود؛ مثلاً گفته می‌شود عناصر اربعه بسیطه و مراد عناصر اربعه در حال غیر ترکیب است و همچنین گفته می‌شود اجزاء اولیه عالم بساطت‌اند و منظور عناصر و طبایع افلاک است و مراد از «حرکت بسیطه» حرکت مستدیره است و مراد از «جواهر بسیطه» جزء لا یتجزی است و اعضاء بسیطه، قلب و دماغ و کبد است و از «ادراک بسیطه» علم فطری اراده می‌شود.

در ابتدا امر، متباً در از واژه «اشیاء»، معنایی است که ماهیات و هویات را در بر می‌گیرد، زیرا تمامی ماهیات و هویات مصداقی برای این عنوان عام هستند. اما چون در فضای قاعده بسیط الحقیقه، در مورد حقایق سخن به میان می‌آید نه امور اعتباری، پس مراد از اشیاء، خصوص هویات است و ماهیاتی که بالعرض، وجود گرفته‌اند، مستقیماً مورد اراده این قاعده نیستند. این مطلب با توجه به مباحث اصالت وجود و مراتب تشکیکی وجود بیشتر روشن می‌شود که کثرت‌های عرضی ناشی از ملاحظه ماهیات، امری از حاق وجود نیست ولی اتصاف ماهیات خارجی به کثرت از ناحیه وجود است پس این وصف در واقع و بالذات، وصف وجود است و بالعرض وصف ماهیات خواهد بود. (اسفار، ج ۱، ص ۱۰؛ رسائل ص ۱۱۷) بنابراین مفاد قاعده به وجودی حق حقیقی نظر دارد که با بساطت خود، واجد

تمامی اشیاء است و اشیاء به معنای هر شی‌ای از سنخ وجود و هر وجودی در سلسله مراتب هستی است.

### تبیین قاعده:

در اسفار کتاب بزرگ فلسفی ملاصدرا بحث از بسیط الحقیقه در سه مورد مطرح شده است:

مورد اول: در مباحث الهیات به معنای اعم بعد از تقسیم وجود به واجب و ممکن، ضمن بیان احکام واجب به بساطت و تنزه واجب از اشیاء ترکیب و سپس به وحدت این واجب اشاره می‌شود (همان، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۳۵).

مورد دوم: به تناسب مباحث پایانی علیت، در بحث از بساطت واجب و شمول او نسبت به همه اشیاء و عدم خروج هیچ شی از اشیاء، از حقیقت واجب، از قاعده بسیط الحقیقه برای اثبات وحدانیت واجب بهره می‌جوید (همان، ج ۲، ص ۵۳).

مورد سوم: در الهیات به معنای اخص، به تفصیل درباره احکام واجب، بحث می‌کند و در دو فصل مستقل به بحث از بساطت وجود واجب و نتایج حاصل از آن مبادرت می‌نماید (همان، ج ۶، ص ۱۱۰ به بعد). ملاصدرا در تبیین معنا و مفاد این قاعده از عباراتی موجز و کوتاه مدد می‌گیرد، شاید دلیل آن توضیحات مفصل او در مباحث اصالت وجود و تشکیک وجود و مباحث بساطت و ترکیب باشد. ما حاصل ایفاد معنای قاعده در عبارات ایشان چنین است که بسیط الحقیقه، کمال تمام موجودات را داراست و جنبه‌های نقص و محدودیت‌های اشیاء در او را ندارد آن نقایص و محدودیت‌ها مربوط به سلسله مراتب نزولی وجودات امکانی است و نمی‌تواند در وجود واجب بسیط راهی داشته باشد.

برای توضیح این معنا توجه به چند نکته در تبیین قاعده ضروری است.

الف: بحث از بساطت وجود مربوط به مرتبه‌ای خاص از مراتب وجود نیست حتی مخصوص به حقیقت وجود من حیث هو نیز نمی‌باشد. توضیح مطلب این است که برخی از احکام و

مسائل تنها مربوط به حقیقت وجود مشروط به اطلاق است مانند مسأله تشکیک، زیرا تشکیک از محمولاتی است که مربوط به مفهوم وجود مشروط به اطلاق است زیرا صاحبان حکمت متعالیه، ضمن آن که مفهوم وجود را واحد می‌دانند با حقیقتی مواجهند که مطلق و گسترده و دارای مراتب کثیر است.

ب: در بحث احکام وجود و اثبات بساطت وجود، اشاره شده که بساطت وجود موجب سلب تمامی احکام مختص به ترکیب‌های ماهوی از هستی می‌گردد، بنابراین وجود نه تنها مرکب از جنس و فصل، بلکه مرکب از ماده و صورت نیز نمی‌باشد و هیچ نوع ترکیب ذهنی و خارجی را نمی‌پذیرد؛ حتی بساطت وجود، ترکیب وجود با ماهیت را ناسازگار می‌داند، بنابراین پذیرش اصل ترکیب «زوجی از وجود و ماهیت برای هر ماهیت ممکنه»؛ به ترکیب در وجود نظر ندارد بلکه به «وجود امکانی» که مجموعه‌ای از «وجود و ماهیت» است نظر دارد.

ج: بساطت وجود مربوط به کمال وجودی است و مانند خود وجود محکوم به تشکیک است، لذا دارای مراتب متعدد خواهد بود و عالی‌ترین مرتبه آن مخصوص کاملترین مرحله وجود است.

چنین حقیقتی فاقد تمامی نواقص و اعدام و محدودیت‌های سایر وجودها در مراتب دیگر است و در عین حال سعه وجودی او در سلسله مراتب وجودی، احاطه وجودی بر سایر وجودهای مراتب پایین‌تر دارد مانند «حقیقه صرفه» که خالی از تمامی مقابلات آن حقیقت است یا «وجود صرف» که متصف به هیچ امر عدمی نباشد.

با توجه به این مقدمات، نگاه قاعده مزبور به وجودی است که حقیقتاً بسیط صرف باشد یعنی وجودی که از همه جهات عدمیه و تمامی مفاهیم و ماهیات امکانی مبرا بوده و هر امر وجودی و آن چه کمال است برای وجود او قابل تصور باشد، چنین وجودی واجب است و به وحدت اطلاق خود تمام حقایق را در بر دارد و از حیثه وجودی او هیچ امری خارج نیست (اسفار ج ۲، ص ۳۳۸، ج ۶، ص ۱۱۰، ج ۶، ص ۲۹۶ و ۲۷۰؛ المشاعر، ص ۲۳۱؛ الشواهد الربوبیه، ص

۰۷) «لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها» «اِنَّهٗ بکل شیء محیط». در وجود مطلق، شائبهٔ عدم و نقص نیست و وجودهای مقید که مرکب از دو حیث فعلیت و قوه، کمال و نقص هستند، به حسب تحلیل عقلی و در تأمل ذهنی مرکب از دو جهت مغایر می‌باشند در حالی که از واجب الوجود چیزی جز اعدام و نقایص سلب نمی‌شود بنابراین هیچ کمالی از او سلب نمی‌شود و هیچ نقصی بر او حمل نمی‌شود.

#### اثبات قاعده:

ملاصدرا بعد از کشف معنای بسیط و اقامه دلیل بر بساطت واجب و تنزه او از همه اقسام ترکیب محتمل، ضمن توضیحاتی به تفصیل چنین استدلال می‌کند: واجب تعالی بسیط محض است و از هر نوع ترکیب منزّه است، شی‌ای که هیچ نوع ترکیبی در او راه نداشته باشد واجد همه اشیاء است، زیرا اگر فاقد یک امر وجودی باشد مرکب از حیثیت وجدان و فقدان خواهد بود، پس هیچ امر ثبوتی از آن سلب نمی‌شود، و هرچه از او سلب می‌شود، امری سلبی است.

این استدلال را می‌توان در قالب یک قیاس استثنایی چنین بیان کرد: «اگر امری از هویت حقیقت بسیط محض خارج شود، آن بسیط مرکب خواهد بود و تالی یعنی مرکب بودن بسیط محض، باطل است، پس مقدم یعنی خارج بودن امری از هویت حقیقت بسیط محال است»، در استدلال فوق اگر تلازم مقدم و تالی ثابت شود، از بطلان تالی که امری روشن است به سهولت نقیض مقدم یعنی شمول بسیط الحقیقه نسبت به همه امور را می‌توان نتیجه گرفت.

عمده تلاش ملاصدرا نیز در ناحیهٔ اثبات این تلازم است.

دلیل ملازمه: اگر حقیقتی از شی بسیط خارج باشد، بسیط مصداق سلب آن حقیقت خواهد بود، زیرا اگر مصداق سلب آن نباشد، به دلیل خارج نبودن شی از دو طرف نقیض، مصداق سلب آن حقیقت است و سلب سلب مساوی با ثبوت است و فرض آن است که بسیط

مصدق ثبوت آن چیز نیست، مصداق بودن شی بسیط برای سلب یک حقیقت به معنای صدق حیثیت فقدان بر آن است و بدین ترتیب بسیط علاوه بر حیثیت وجودی و وجدان دارای حیثیت عدمی و فقدان نیز می‌باشد و وجود دو حیثیت فقدان و وجدان در یک شی به معنای ترکیب آن از دو حیث مزبور است و این نوع از ترکیب که با دقت و تحلیل عقلی فهمیده می‌شود، شر التراکیب است و البته با بساطت محض، ناسازگار است. بنابراین، با این استدلال، هیچ کمالی از واجب سلب نمی‌شود و هیچ نقصی بر او حمل نمی‌گردد، بلکه، تمامیت همه وجودها به تمامیت اوست و تمام هر شی به کمالیست که از جانب واجب به آنان اضافه می‌شود (اسفار، ج ۶، ص ۱۱۰ و ۲۶۹). به همین دلیل خداوند متعال کمال اشیاء را از قبل و بعد به خودش نسبت می‌دهد و خود را با همه اشیاء همراه می‌داند «لله الامر من قبل و من بعد»، «هو معکم اینما کنتم»

### شبهات:

در میان سوالات و شبهات مربوط به این قاعده، مهم‌ترین مسأله، نوع ارتباط واجب با ممکن است که ملاصدرا در بخش‌های مختلفی از تألیفات خود به آن می‌پردازد و ضمن طرح این شبهه به پاسخ آن مبادرت می‌ورزد؛ ملاصدرا در رساله مبدء و معاد در توضیح رابطه واجب با ممکن و دفع اشکالات چنین می‌آورد:

«معیت واجب با ماهیات ممکنه به جز قیومیت واجب نیست با آن که معیت آن حضرت با ماهیات شدیدتر از معیت عارض با معروض و معروض با عارض است، لیکن از آن لازم نمی‌آید که واجب به ممکن مختلط گردد و تغیر و تحیزی در ذاتش به هم رسد و به صفات محدثات آلوده و ملوث گردد و سید الاولیاء علیه السلام می‌فرماید که «مع کل شی لا بمقارنه و غیر کل شی لا بمزایله» و آن کس از عامه و صاحبان عقول ضعیفه که توهم کرده است که از معیت واجب تعالی با ماهیات ممکنه واجب تعالی با قاذوات و اشیاء خبیثه لازم می‌آید، گویا آن بیچاره از معیت، غیر از ملاقات جسمانیات یکدیگر را، نفهمیده است و



فهمش به ادراک معیت نفس با بدن نرسیده است بلکه اگر ملتفت معیت نور محسوس با اجسام شده بود و دیده بود که از ملابست انوار به قاذورات آلودگی و تلوث انوار به هیچ وجه لازم نمی‌آید، در این ظن فاسد نمی‌افتاد، بلکه حق آن است که مذکور گردید که معیت حق تعالی با ماهیات ممکنات نیست مگر، قیومیت حق مر آن‌ها را که کنه آن بر ما معلوم نیست» (ص ۴۱ و ۴۲).

ملاصدرا در این تحلیل با عنوان معیت و تمثیل نور، به کشف نوع رابطه واجب و ممکنات اقدام می‌نماید و در جواب اشکال شیخ احساسی به قاعده بسیط الحقیقه همین تحلیل را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌نماید. ملاصدرا در مشاعر ابتدا اشکال شیخ و همراهان او را از زبان خود شیخ چنین بیان می‌کند: «خداوند بسیط الحقیقه است و بساطت او را احدی یالذات می‌کند» و از زبان خود شیخ چنین نقل می‌کند: «احدی بودن ذات با این تعبیر که بسیط الحقیقه کل الاشیاء باشد سازگار نیست زیرا پرسیده می‌شود زمانی که هیچ شی‌ای وجود نداشته است و شی‌ای با او نبوده، مفاد این قاعده چگونه بوده است و آن اشیایی که طبق این قاعده ابعاض آن حقیقت بسیط بوده‌اند کجا بوده‌اند بنابراین می‌توان گفت ذات حق از کل الاشیاء خالی بوده و اشیاء نیز از ذات حق خارج بوده‌اند.»

ملاصدرا در پاسخ می‌گوید: اگر بناست که خداوند متعال حدی در وجود خویش نداشته و غیر متناهی باشد پس همه جا هست این حضور و وجود او در همه جا به نحو احاطه بر همه اشیاء است یعنی اشیاء داخل در ذات او نیستند و ذات خداوند در ذات اشیاء حضور ندارد. این احاطه را حضرت امیرالمومنین علیه السلام اینگونه بیان می‌داند، «داخل فی الاشیاء لا کدخول شی و خارج لا کخروج شی عن شی، الا انه بکل شی محیط» (المشاعر، ص ۲۳۶).

در این بیان از کتاب مشاعر نیز ملاصدرا مجدداً با تکیه بر سخن امیر امیرمومنان علی علیه السلام استدلال خویش را قوت می‌بخشد تا احاطه وجود خداوند را بر تمام اشیاء نشان دهد. بعد از ملاحظه این دو تحلیل، تصویر صحیح و جامعی که مورد تأیید ملاصدرا باشد و توضیح کامل‌تری از رابطه حق تعالی با ممکنات ارائه دهد را می‌توان در مکتوبات رسائل او

مشاهده نمود. ملاصدرا در رسائل خود اینگونه بیان می‌دارد که: «ارتباط از نوع حال و محل نیست بلکه نوعی نسبت خاص و تعلق مخصوص است مانند نسبت عروض به عارض ولی نه این که بعینه چنین نسبتی باشد، زیرا اصل این نسبت برای ما مجهول است، اگر نسبت خاصی را در این مورد بتوان مطرح نمود؛ عنوان «معیت» مناسب است؛ «و هو معکم اینما کنتم» و این نسبت بعینه، نسبت ایجاد و علیت است یعنی تمام ممکنات، قوامشان به ذات حقیقی است، بنابراین همان گونه که معلول به علت خود قائم است و هستی خود را از علت دارد، ممکنات نیز به حضرت حق قائم‌اند.

این معیت از قبیل معیت جوهری با جوهر دیگر و یا عرضی با عرض دیگر و یا حتی جوهری با عرض یا موجودی با موجود دیگر نیست بلکه از قبیل معیت وجود با ماهیت من حیث هی است، یعنی ماهیت من حیث هی، لیسیت تامه دارد و با عروض و آمدن وجود است که بالعرض وجود می‌گیرد. برای تقریب به ذهن و بیان آن نسبت می‌توان از نوع ارتباط روح با بدن کمک گرفت، روح با تجرد و تنه‌ی که دارد بر بدن احاطه تمام دارد و با او همراه است بدون آنکه، حلول، اتحاد، دخول و اتصال و یا خروج و انفصال لازم آید، ملاصدرا برای تکمیل توضیحات خود از شعر کمک می‌گیرد و چنین می‌سراید:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن      افلاک لطائف و حواس این تن  
املاک و عناصر و موالید اعضاء      توحید همین است دگرها همه فن  
(رسائل، ص ۱۳۶، ۱۳۵)

ملاصدرا به مثالی دیگر برای بیان آنچه اراده نموده است در اسفار تمسک می‌نماید، با این همه تشبیه و تقریب که گذشت، گویی هنوز در عطش دست یافتن به مثالی برای رفع ابهام از ارتباط واجب با ممکن است، او در اسفار چنین می‌آورد: «ما مثالی دیگر برای تو می‌زنیم از نوع مثالی برای تشبیه معقول به محسوس، تا مطلب را به فهم تو نزدیک کند» در آن مثال، ملاصدرا از نسبت میان لفظ و معنی بهره می‌گیرد و می‌گوید: «همان گونه که در عالم الفاظ یک لفظ می‌تواند مجموعه‌ای از معانی را در بر گیرد مانند: «لله ما فی السموات

و ما فی الارض» که مای موصوله به تمام نمودهای هستی در زمین و آسمان اشاره دارد و همگی آن نموده‌ها و هستی‌ها تحت لفظ «مای موصوله» درج شده‌اند، در عالم معنی و حقیقت نیز چنین است که حقیقتی از حقایق عالم واجد تمامی حقایق عالم است.» (اسفار، ج ۷، ص ۳۳)

بالاخره ملاصدرا در نوشته‌های مختلف خود با تمسک به تمثیل و تشبیه، سعی در بیان مقصود خویش دارد تا بسیط الحقیقه را واجد کل الاشیاء اعلام کند و آنچه را در برهان آورده در عیان نشان دهد.

## لوازم و نتایج قاعده<sup>۱</sup>

### اول: لوازم قاعده

الف: «ان بسیط الحقیقه لا یكون الا واحده»، بسیط الحقیقه واحد است یعنی مصداق واحد دارد و حمل بر کثیرین نمی‌شود.

یکی از لوازم قاعده بسیط الحقیقه و فروع ناشی از آن که به عنوان لازمه قاعده بر آن مترتب می‌شود احدیت بسیط الحقیقه است. و به تعبیر دیگر لا شریک له و لا بدیل و لا عدیل و لا شبیه و لا مثل.

ملاصدرا در الهیات بالمعنی الاعم، بعد از تقسیم وجود به واجب و ممکن در معرفی واجب از بساطت حقیقت واجب بهره می‌گیرد و با نفی ترکیب و نفی وجود ثانی به احدیت برای بسیط الحقیقه می‌پردازد.

خلاصه استدلال ایشان چنین است: با تصور وجود دوم و استقلال هر کدام از دیگری و پذیرش فرض دوگانگی میان دو وجود باید پذیرفت هر کدام واحد کمالی هستند که دیگری فاقد آن است و در مرتبه‌ای است که دیگری نیست، پس هر کدام مصداق حصول

---

۱. منظور از لوازم، فروعاتی است که در الهیات به معنای اعم بر قاعده بار می‌شود و مراد از نتایج کاربردهای این قاعده در مباحث الهیات به معنای اخص است.

شی‌ای و فقدان شی‌ای دیگر هستند، لازمه این مطلب ترکیب است که با بساطت وجود آن منافی است (الشواهد الربوبية، اشراق الثاني من المشهد الثالث).

ب: یکی دیگر از لوازم قاعده بسیط الحقیقه موردی است که به صورت قاعده در آمده و به عنوان مشهور قاعده الواحد شناسایی می‌شود و در قالب «الواحد لا یصدر رعه الا الواحد» معرفی می‌گردد.

منظور از الواحد در قاعده مزبور، وجود بسیط است. ملاصدرا برای توضیح این قاعده از همان ابتدا از عنوان «البسیط» استفاده می‌کند و در پی اثبات این مطلب است که بسیط الحقیقه وقتی علت برای معلولی قرار می‌گیرد، از این حقیقت بسیطه، معلولی واحد صادر خواهد شد، زیرا از علت واحده یعنی علت بسیطه‌ای که در ذات خویش یک جهت بیشتر ندارد، اگر دو یا چند سنخ معلول در عرض یکدیگر صادر شود و به جهت واحده‌ای بازگشت نکند، باید صدور هر کدام از این جهت‌ها به جهتی در علت انتساب داشته باشد و لازمه این مطلب، وجود جهات کثیره متباینه در علت است و این مسأله خلاف فرض است، زیرا علت را بسیط و دارای جهت واحده فرض کرده‌ایم. ملاصدرا اضافه می‌کند علت بسیط در این قاعده، وجودش علت است نه این که در یک تحلیل عقلی، «ذاتی» تصور شود و سپس «علیت»، وصف زاید بر ذات باشد، و این ذات بسیط همان مبدأ بسیط است که مرکب نیست لذا جهت واحده دارد و از این جهت واحده، معلول واحده ایجاد خواهد شد. (اسفار، ج ۲، ص ۲۰۴)

ج: در این لازمه گفته می‌شود که بسیط الحقیقه، از آن جهت که واحد است، نمی‌تواند در آن واحد هم قابل و هم فاعل باشد، این مسأله در کتب کلام هم مطرح شده و احياناً مورد مخالفت نیز قرار گرفته است (تفتازانی، ج ۲، ص ۱۰۴) و در بعضی آثار کلامی، مخالفت اشاعره را با این مسأله ذکر کرده‌اند. (ایچی، ج ۴، ص ۱۳۳)

ملاصدرا با تبیینی که از معنای قبول دارد به اثبات این لازمه برای بسیط الحقیقه می‌پردازد و می‌گوید: «قبول گاه به معنای انفعال و تأثر است و در این صورت قابل، شی‌ای است که

منفعل و متأثر می‌باشد و گاه قبول صفتی است که نقصی را از قابل بر طرف می‌کند و گاه مقبول بر معنای اتصاف است و لازمه قابل است. در مواردی که قبول به معنای انفعال و یا به معنای پذیرش صفتی باشد که نقصی را از قابل بر طرف می‌کند، و فعل به معنای ایجاد باشد، شی واحد نمی‌تواند فاعل و قابل باشد، زیرا شی واحد از آن جهت که واحد است از نفس خود متأثر نمی‌شود و کمالی را به خود نمی‌دهد.

اما اگر قبول به معنای مجرد اتصاف به صفتی غیر کمالی باشد و فاعلیت به معنای اقتضای ذات نسبت به چیزی باشد که لازمه ذات است، در این حال شی واحد می‌تواند نسبت به وصف واحد، قابل و فاعل باشد (اسفار، ج ۲، ص ۱۷۶) علامه طباطبایی (ره) در حاشیه اسفار، استدلالی کوتاه را برای این لازمه ذکر می‌کنند تا کلام ملاصدرا را کامل کرده باشند، ایشان می‌نویسد: «قابل، فاقد شی‌ای است که آن را قبول می‌نماید و فاعل واجد شی‌ای است که آن را اعطا می‌کند و اجتماع فاعل و قابل در شی واحد از جهت واحد به معنای اجتماع وجدان و فقدان است و اجتماع فقدان و وجدان اجتماع تفضیین است و محال می‌باشد. (طباطبایی، ص ۱۷۸)

### نتایج

از این قاعده برای اثبات مواردی در الهیات به معنای احض استفاده می‌شود، آن موارد در این نوشته با واژه نتایج مورد اشاره قرار می‌گیرد، چند نمونه مهم از این موارد در ذیل می‌آید.

### الف: در اثبات واجب تعالی

ملاصدرا در طریقی که آن را «سبیل الصدیقین» می‌نامد، قصد اثبات وجود حق تعالی را دارد و با تقریر مقدماتی متکی بر اصالت وجود و تشکیک مراتب وجود و نیاز ذاتی معلول به علت نتیجه می‌گیرد، وجود اصیلی که «بسیط الحقیقه» است اگر مستغنی از غیر باشد فهو

المطلوب و اگر مستغنی بالذات نباشد پس معلول است و در ذات خویش فقیر و نیازمند به وجودی مستغنی بالذات خواهد بود. (اسفار، ج ۶، ص ۱۶ و ۱۷)

### ب: اثبات همه کمالات برای واجب تعالی:

ملاصدرا برای این ادعا چنین استدلال می‌کند: وجود واجب حد ندارد، پس وجود او کل الوجود است همان طور صفات او کل الصفات است زیرا او بسیط الحقیقه است، پس هیچ صفتی در او حالت منتظره و بالقوه ندارد بلکه همه صفات برای حاصل است و بالفعل موجود است، زیرا قاعده بسیط الحقیقه این است که بسیط الحقیقه دارای هیچ نقصی نیست، چون نقصان موجب تعدد و نهایتاً موجب ترکیب خواهد شد در حالیکه در بسیط الحقیقه هر نوع تعدد و ترکیبی نفی می‌شود، بنابراین آن حقیقتی که تعدد و نقصی ندارد جامع تمام کمالات اشیاء است و هیچ معنایی از ذات او خارج نمی‌ماند (اسفار، ج ۶، ص ۱۱۰). ملاصدرا در «الشواهد الربوبیه» واجب تعالی را نه تنها تمام بلکه فوق التمام معرفی می‌کند، زیرا واجد تمام کمالات اشیاء است و چون برتر از وجودات دیگر است در مرتبه‌ای بالاتری دارای کمالاتی است که مراتب پایین تر فاقد آن هستند (ص ۱۳۵) علامه طباطبایی نیز برای اثبات این مطلب از طریق اثبات بساطت صرف برای بسیط الحقیقه استفاده می‌کند و واجب را واجد تمام صفات و کمالات وجود معرفی می‌کند (نهایة الحکمة، ص ۲۹۶) بنابراین به اقتضاء ذات واجب که بسیط است و هیچ ترکیبی در او راه ندارد، کمال مطلق برای او اثبات می‌شود و احاطه او بر تمامی او صاف و کمالات وجودی به اثبات می‌رسد و هر گونه نقص و محدودیتی از او سلب می‌گردد.

### ج: اثبات توحید

یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نتایج و کاربردهای قاعده در اثبات توحید واجب است کاربرد این قاعده در اثبات توحید عمدتاً برای دفع شبهات آن است، ملاصدرا استفاده از این قاعده را در زمینه دفع شبهه وارد بر توحید، امری برهانی و همراه با تأیید الهی و عنایتی از ملکوت اعلی می‌داند.

مشهورترین شبهه در این زمینه شبهه ابن کمونه<sup>۱</sup> است به این بیان که وجوب وجود می‌تواند امری خارج از ذات او واجب باشد، زیرا می‌توان دو ذات بسیط مجهول الکنه تصور نمود که به تمام ذات از یکدیگر ممتاز باشند به گونه ای که از هر یک مفهوم وجوب وجود انتزاع شود، بدین ترتیب ما به الامتیاز به تمام ذات آنها خواهد بود و محذور ترکیب نیز مطرح نمی‌شود و ما به الاشتراک آنها نیز یک مفهوم انتزاعی است که نه تمام ذات و نه جزء ذات آنها نمی‌باشد بلکه امری عرضی و خارج از ذات آنها است (اسفار، ج ۱، ص ۱۳۲).

در بیان حکما، پاسخ این شبهه سه گونه بیان شده است اول: مطابق مکتب مشهور بین حکما دوم: بر مبنای برهان صرف الوجود سوم: بر اساس برهان بسیط الحقیقه که ابتکار ملاصدرا است.

جواب ملاصدرا: بسیط بودن واجب و خالی بودن او از ترکیب فقدان و وجدانی، به معنای واجد بودن جمیع کمالات بدون تعیین حدی از حدود یا نقصی و فقدانی نسبت به کمالی از کمالات است، هر کمالی از کمالات به هر اعتباری چه در ذهن یا واقع و نفس الامر فرض شود، واجب آن را داراست، زیرا اگر واجب تعالی به جمیع جهات همه کمالات را بالضروره نداشته باشد، با حقیقت ذات خود، مصداق حمل وجوب وجود نبوده و ممکن خواهد بود. زیرا آن کمالی که از او سلب شده است برای او یا ممکن است یا ممتنع اگر ممکن باشد جهتی امکانی در واقع پیدا می‌شود و اگر ممتنع باشد ضرورت عدم خواهد داشت و در این صورت ذات او از یک جهت وجودی و از یک جهت عدمی مرکب خواهد شد و بنابراین القاعده واحد بسیط حقیقی نمی‌باشد.

بنابراین اگر دو واجب مستقل موجود باشند، هیچ گونه علاقه لزومی بین آن دو برقرار نمی‌باشد، زیرا علاقه لزومیه یعنی ضرورت بالقیاس و این ضرورت بین علت و معلول و یا بین دو معلول برای علت واحده برقرار است، در حالی که از دو واجبی که فرض شده اند نه

---

۱. ابن کمونه یهودی مسلمان شده است که این شبهه را شهرت داده، هر چند قبل از او این شبهه مطرح بوده است.

یکی علت دیگری و نه هر دو معلولی برای علت ثالثه هستند. با نفی ضرورت بالقیاس امکان بالقیاس بین دو واجب اثبات می‌شود. پس هر یک از دو واجب مستقل از دیگری است یعنی هر یک از آن دو دارای کمال و بلکه کمالاتی مختص به خود است که نه از دیگری نشأت گرفته است و نه دیگری دارای آن است. این دو واجب مصداق قضیه‌ای موجه نسبت به کمالات خود و مصداق دو قضیهٔ سالبه‌اند که یکی از آن دو مشتمل بر لیس تامه، نسبت به کمالات واجب دیگر است و دیگری مشتمل بر لیس ناقصه است که نشان می‌دهد کمالات از غیر به او افزوده نشده است.

یعنی هر یک از دو واجب اعم از آن که قضایای سالبه به نحو امکان و یا امتناع باشند، مرکب از دو حیثیت فقدان و وجدان می‌باشد و چون هر شیئی مرکب، ممکن است پس هر دو واجب، ممکن خواهند بود و این خلاف فرض است یعنی خلاف واجب بالذات بودن آن دو است. پس واجب الوجود باید در نهایت تحصیل و کمال، جامع جمیع نشأت وجودی و حیثیات کمالی باشد که برای هر وجود و موجودی ثابت است. بنابراین هیچ شریک و مانند برای او در این زمینه نمی‌تواند وجود داشته باشد (اسفار، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۷ و ج ۶، ص ۵۸-۶۰).

#### د: اثبات صفات حق تعالی

در رابطه با اثبات صفات حق تعالی طرق مختلفی توسط متکلمان و حکیمان مطرح شده و براین متفاوتی اقامه شده است. طریقه ملاصدرا برای اثبات واجب و توحید و سایر صفات آن، از حقیقت وجود شروع می‌شود. حقیقتی که بسیط است و ماهیت و حدی از حدود را ندارد، وجودش مقتضی کمال اتم است و نسبت به مادون فیاض است.

علم و حیات او چیزی غیر از وجود او نیست، قدرت و اراده او نیز تابع علم و حیات او است. پس منشاء صفات کمالی و فیاض آن به مادون خواهد بود (اسفار، ج ۶، ص ۲۴ تا ۲۶).

ملاصدرا این استدلال عام را در مبحث علم الهی به نحو خاص و به تفصیل در تحقیق علم سابق خداوند با ذکر مقدماتی چنین مطرح می‌کند اول: هر هویت وجودیه‌ای در مرتبهٔ وجودیه‌اش مصداقی برای بعضی از معنای کلیه است که می‌تواند بسیط باشد یا مرکب دوم:



هرچه موجودی در وجودش اقوی باشد و تحصیل او اتم باشد با بساطتی که دارد احاطه بیشتری بر سایر معانی پیدا می‌کند و نسبت به کمالات سایر اشیاء، جامع‌تر می‌شود. سوم: هر وجودی در مرتبه خود، وجود خاص خود را داراست. و در جایی که در بردارنده کمالاتی از موجودات دیگر در مراتب دیگر باشد، باز هم تمایز میان وجودها محفوظ است.

چهارم: هرگاه کمالی از کمالات وجودی در موجودی از موجودات محقق شود، قطعاً اصل آن کمال در علت آن موجود نیز وجود خواهد داشت و آن کمال در علت به نحو اعلی و اکمل خواهد بود.

بعد از ذکر این مقدمات به نتیجه‌گیری می‌پردازد و چنین می‌آورد. «مبدأ فیاض جمیع حقایق، حق تعالی است، ذات واجب تعالی با بساطت و جدانیت خویش، کل الاشیاء است، پس می‌توان گفت وجود حق تعالی وجود کل الاشیاء است و تعقل این وجود به معنای تعقل جمیع اشیاء است. واجب تعالی هم عاقل به ذات خود و هم عاقل به جمیع ماسوی خود است و چون تعقل او نسبت به ذات خود حاصل می‌گردد، این علم از جهتی تفصیلی است و از جهتی دیگر اجمالی خواهد بود، زیرا معلومات باکثرت و تفضیلی که دارند، به حسب معنی در وجود واحد به نحو بسیط وجود دارند و در محضر الهی قبل از وجود خارجی‌شان تجلی می‌کنند. این علم الهی، علمی تفصیلی در عین اجمال است. چنین علمی حضوری است و شامل صفاتی دیگر مانند سمع و بصر نیز می‌شود زیرا علم در اینجا به معنای ادراک است و حقیقت سمع و بصر نیز علم به مسموعات و مبصرات است. بنابراین چون ملاصدرا قدرت واراده را تابع علم و حیات می‌داند، با اثبات علم که منشاء صفات کمالی اوست، فیض به مادون را نیز اثبات می‌کند (اسفار، ج ۶، ص ۲۷۰ و ۱۷۱).

#### ملاحظات:

اول: به نظر می‌رسد این قول مشهور که ملا صدرا تنها فیلسوفی است که به مفاد این قاعده

متفطن شده و قبل از ایشان کسی عالم به آن نبوده، با بررسی مجدد قابل تصحیح باشد، با بررسی تاریخی موجود در این مقاله ملاصدرا می‌توان مدّون دانست، اما مفاد و معنای قاعده برای جمعی از فلاسفه قبل از ملاصدرا معلوم و مورد استدلال بوده است. بنابراین در ارتباط با تاریخچه قاعده، می‌توان تحقیق و تنظیم برهانی قاعده را محصول زحمات ملاصدرا دانست اما در این ادعا که ملاصدرا قبل از خودشان کسی را آشنای با آن نمی‌دانسته‌اند، جای تردید وجود دارد.

**دوم:** ملاصدرا در تبیین ارتباط وجود واجب تعالی با ممکنات، به گونه‌های مختلف از تشبیه و تمثیل استعانت جسته و سعی دارد بسیط الحقیقه را واجد کل الاشیاء معرفی کند بدون آن‌که اختلاطی در مرز وجودی واجب و ممکن مطرح شود. اما جای استفاده ایشان از مباحث حمل حقیقه و رقیقه برای تکمیل توضیحات ایشان در این زمینه وجود دارد. با پذیرش چنین حملی [ملاصدرا چنین حملی را در مواردی دیگر توضیح داده است] بعضی از مراتب وجود مشکک به تشکیک خاصی بر بعضی دیگر قابل حمل است و هیچکدام از این مراتب عین دیگری نیست بلکه مرتبه‌ی عالیّه مقوم مرتبه دانیّه است و مرتبه دانیّه مقوم به آن مرتبه عالیّه است، یعنی مرتبه عالیّه واجد کمالات دانیّه است و دانیّه عین الربط به مرتبه عالیّه است و استقلال ندارد.

**سوم:** طریقه استدلال ملاصدرا بر واحد بودن بسیط الحقیقه، همان طریقه سهروردی (حکمة الاشراف، ص ۳۰۴) در اثبات واحدیت نور الانوار و روش فارابی (فارابی، السیاسة المدینة، ص ۶۹) در اثبات واحدیت وجود اول است بنابراین طریقه استدلال ملاصدرا، طریقه‌ای منحصر به ایشان نیست. اما ایشان در ابتدا، واحدیت را برای بسیط الحقیقه اثبات می‌کنند و سپس از طریق بساطت ذات واجب، آن را برای واجب تعالی به اثبات می‌رسانند، این وجه تمایز استدلال ملاصدرا از آن دو طریقی دیگر است.

**چهارم:** قاعده «الواحد» در بیان حکما از قدیم تا جدید همواره مورد بحث بوده است و حکیم میرزامهدی آشتیانی در رساله‌ای مستقل تحت عنوان «اساس التوحید در قاعده

الواحد» ادعای اتفاق حکما و عرفا و موافقت اکثر متکلمین را مطرح می‌کند (اساس التوحید، ص ۱۶). ملاصدرا نیز با توضیح «بسیط الحقیقه» در اثبات قاعده الواحد و قرار دادن آن از لوازم قاعده بسیط الحقیقه راه جدیدی را پیش گرفته است اما در اثبات این لازمه جای استفاده از ضرورت تسامخ علی و همچنین عینیت ذات بسیط واحد با حیثیت صدور علیت در تحلیل ملاصدرا خالی مانده است.

**پنجم:** در اثبات واجب متکی بر قاعده بسیط الحقیقه، هر چند طریقه ملاصدرا به روش شیخ اشراق در اثبات نور الانوار بسیار نزدیک است (حکمة الاشراق، ص ۱۲۱) اما برهان اشراقی به ابطال تسلسل نیازمند است در حالیکه برهان صدرا به این ابطال نیازمند نیست، بوعلی (اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۲۰) نیز همانند ملاصدرا در استدلال خود بر اثبات واجب به حقیقتی اشاره کرده که غنی است و عالم فقیر به او تکیه دارد، اما ملاصدرا با تصویری کامل‌تر، به سلسله مراتب هستی اشاره می‌کند، در این تصویر میان افرادی که بذاته دارای کمال و نقص و یا شدت و ضعف هستند، حقیقتی بسیط یافت می‌شود که غایت کمال را داشته و اتم از او وجود ندارد و تمام ناقص‌ها به او محتاج‌اند، و بدین ترتیب ضمن دادن نوعی هویت استقلالی به هر مرتبه از هستی و به هر وجودی غیر از واجب، آن مراتب را فقیر و نیازمند به اصل و مبداء خود معرفی می‌کند.

نهایتاً، می‌توان نتیجه گرفت قاعده بسیط الحقیقه، قاعده‌ای اصیل در مباحث هستی‌شناسی است و بازخوانی مجدد آن حقانیت او را با دیگر اثبات می‌کند. مسئله ارتباط واجب با ممکنات و خالق با مخلوقات که از مباحث اصلی هر ذهن آشنا با مسائل عقلی و معرفتی است، با کمک این قاعده به مرز وضوح و شفافیت بیشتر نزدیک می‌شود و به معرفت واجب تعالی کمکی شایان می‌رساند.

## منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- آشتیانی، مهدی، اساس التوحید، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ ش
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبيهات، قم، نشر البلاغ، ۱۳۸۲ ش
- افلوطین، اثولوجیا، به کوشش عبدالرحمن بدوی، قم، بیدار، ۱۴۱۳ ق
- ایجی، عضد الدین، شرح المواقف، قاهره، بی تا
- تفتازانی، مسعود بن عبدالله، شرح المقاصد، به کوشش عبدالرحمن عمیره، منشورات شریف رضی، ۱۳۷۰ ش
- سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، قم، مصطفوی، بی تا
- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش
- شیرازی، صدرالدین محمد، الاسفار الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۹ م
- همو، الشواهد الربوبیة، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، افسست از چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ ش
- همو، المشاعر، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۶ ش
- همو، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالهین، به کوشش حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت، ۱۳۸۵
- همو، المبدء و المعاد، به کوشش محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱ ش
- طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۸ ش
- فارابی، ابونصر، رسالته فی العلم الهی، قم، بیدار، بی تا
- میرداماد، محمدباقر، التقديسات، منتخباتی از آثار حکمای الهی، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۱ ش